

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

سال گذشته بحمدالله مباحث قطع تمام شد؛ مرحوم آخوند بعد از اینکه مباحثی را راجع به قطع دراول بیان فرمودند و برخی از مباحث دیگر مربوط به قطع را در برخی از مباحث آینده اشاره می‌کنند، وارد بحث امارات می‌شوند.

در امارات که مقصود امارات غیر علمیه است، می‌فرمایند: قبل از اینکه امارات غیر علمی را بیان کنیم، سه مطلب را به عنوان مقدمه باید ذکر کنیم؛

مطلب اول فرمودند: ظن مانند قطع نیست.

مطلب دوم اینکه آیا تعبد به ظن امکان دارد؟

و **مطلب سوم** این است که اگر شك کنیم اماره‌ای غیر علمی حجیت دارد یا ندارد، اصل اولی عند الشك چیست؟ ایشان این سه مطلب را بعنوان مقدمه بیان فرمودند، که ما هم به تبع مرحوم آخوند باید هر کدام از این سه مطلب را بحث کنیم و بعد ببینیم که امارات غیر علمیه کدام است.

تفاوت ظن و قطع

اما مقدمه اول، قبلاً اثبات کردیم که حجیت قطع ذاتی بوده و نه قابل جعل و نه قابل سلب است؛ اما در باب ظن اینطور نیست؛ در باب ظن نمی‌توانیم بگوییم که در ظن حجیت وجود دارد؛ ظن علیت تامه برای حجیت نیست؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم خود ظن بما هو ظن علة تامة للحجية؛ که اگر ظن علت تامه برای حجت بود، معنایش این می‌شد که سلب حجیت از آن امکان نداشت. همینطور می‌فرمایند: در ظن مقتضی برای حجیت هم نیست؛ که معنای مقتضی این است که بگوییم لولا المانع، ظن خود به خود حجت باشد. این نکته را دقت کنید که بین قابلیت و اقتضا فرق است؛ ما حالا اثبات می‌کنیم ظن قابلیت برای این که حجیت برای جعل شود را دارد، اما معنای اقتضا این است که بگوییم خود ظن بما هو ظن اگر مانعی در کار نباشد، حجیت دارد.

مرحوم آخوند می‌فرماید: آن مقداری که ما از عقل سؤال می‌کنیم، عقل فقط حجیت را ذاتی برای قطع می‌داند و برای ظن چنین حجیتی را قائل نیست. نتیجه این که اگر ظن بخواهد حجت واقع شود، باید جاعلی بیاید حجیت را برای ظن جعل کند. از کلمات مرحوم آخوند استفاده می‌شود که این جاعل هم می‌تواند شارع باشد و شارع ظن را حجت قرار دهد؛ و هم می‌تواند عقل باشد. می‌فرمایند در باب ظن انسدادی، که دلیل انسداد را آقایان خوانده‌اند مقدماتی دارد، که در نتیجه مقدمات انسداد اختلاف وجود

دارد؛ برخی قائل هستند به اینکه نتیجه مقدمات انسداد کشف است، و برخی قائل هستند به اینکه نتیجه مقدمات حکومت است. ما با دلیل انسداد اگر مقدماتش تمام باشد، اثبات می‌کنیم حجیت ظن را بنحو مطلق و نه ظن خاص را؛ کسانی که قائل هستند نتیجه دلیل انسداد کاشفیت است، مقصودشان این است که دلیل انسداد دلیل عقلی است و عقل کشف از این می‌کند که شارع ظن را حجت قرار داده است.

در نتیجه، طبق کاشفیت به يك حجیت شرعیه می‌رسیم که بگوییم ظن شرعاً حجت است و جعل شرعی حجیت برای ظن شده است؛ اما کسانی که می‌آیند حکومت را قائل می‌شوند، حکومت را معنا می‌کنند به اینکه بعد از اتمام مقدمات انسداد، عقل حکم می‌کند به حجیت مطلق ظن؛ بنابراین، آخوند می‌فرماید دلیل انسداد بنابر اینکه نتیجه آن را حکومت قرار دهیم، جعل حجیت برای ظن می‌شود به حکم عقلی. خلاصه این که مرحوم آخوند تا اینجا فرمودند که خود ظن اقتضای حجیت ندارد و نیاز به جعل جاعل است؛ جاعل حجیت برای ظن هم می‌تواند شارع باشد و هم می‌تواند عقل باشد. سپس می‌فرماید: تا اینجا ما از نظر ثبوت تکلیف با شما صحبت کردیم؛ یعنی گفتیم با ظن تکلیف ثابت نمی‌شود؛ ظن وقتی علت تامه برای حجیت نباشد و مقتضی برای حجیت نیز در آن نباشد، نتیجه این می‌شود که ظن بما هو ظن نمی‌تواند تکلیفی را برای ما اثبات کند مگر اینکه حجیتی برای آن جعل شود. بعد می‌فرمایند: همین‌طور با ظن تکلیف هم ساقط نمی‌شود. ظن به سقوط کافی در سقوط تکلیف نیست؛ جایی که اشتغال یقینی داریم، یعنی یقین داریم بر اینکه تکلیفی بر ذمه ما هست، باید فراغ یقینی حاصل شود و با ظن این فراغ حاصل نمی‌شود. نتیجه این است که ظن بما هو ظن هیچ ارزشی ندارد.

کلام مرحوم خوانساری

بعد می‌فرمایند: بله، در میان فقها مرحوم محقق خوانساری - آقا جمال خوانساری - در کتاب **مشارق الشموس** عبارتی دارد - مرحوم آخوند به عبارت ایشان اشاره‌ای نکردند - که از آن استفاده می‌شود مرحوم آقا جمال خوانساری **علیه الرحمه** ظن به سقوط را کافی می‌داند.

عرض کردم مرحوم آخوند به این عبارت اشاره‌ای نکرده است، اما در کفایه‌های چاپ آل‌البیت به بحثی از مباحث وضو ارجاع شده است؛ اما مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه در **نهاية الدراية** این مطلب را به بحثی در استصحاب ارجاع داده و می‌فرماید: مرحوم خوانساری در استصحاب این عبارت را دارد: **اذا كان امر او نهى بفعل الى غاية المعينة** اگر شارع امر بکند به فعلی با يك زمان معین، یا نهی بکند از فعلی تا زمان معین **وعند الشك في حدوث تلك الغاية لو لم يمثل التكليف المذكور**، اگر این آدم هنوز این عمل را انجام نداده است و شك می‌کند که آیا غایت حادث شد یا حادث نشد، **لم يحصل الظن بالامتنال** ظن به امتثال حاصل نشده و **الخروج من العهدة** و ما لم يحصل الظن لم يحصل الامتنال ما دامی که ظن حاصل نشود، امتثال نیز حاصل نمی‌شود. در اینجا از عبارت ایشان استفاده می‌شود که ظن به سقوط تکلیف را در امتثال کافی می‌داند؛ و الا چرا می‌گوید **لم يحصل الظن بالامتنال** ؟ بلکه در این صورت، باید بگوید «لم يحصل القطع بالامتنال».

بیان مرحوم آخوند در مورد کلام مرحوم خوانساری

مرحوم آخوند می‌فرماید: در میان فقها فقط مرحوم آقا جمال خوانساری این حرف را دارد، اما ایشان دلیلی برای مدعا نیاورده است؛ خود مرحوم آخوند دلیلی ذکر می‌کنند و بعد فتأمل دارد؛ می‌فرماید: شاید این نظریه مرحوم خوانساری مبتنی است بر اینکه ایشان دفع ضرر محتمل را واجب نمی‌داند. بعد فتأمل دارد که در حواشی کفایه به مطالب متعددی آن را اشاره کرده‌اند.

يك بيان اين است كه بگوئيم به قاعده دفع ضرر محتمل در مسئله سقوط تكليف استدلال می‌كنند؛ یعنی جایی كه شك داریم تكلیفی ثابت است یا ثابت نیست، احتمال ثبوت می‌دهیم كه اگر مخالفت كنیم، عقاب وجود دارد؛ لذا برای دفع ضرر محتمل می‌گوئیم این تكلیف را باید امتثال كرد.

بيان دوم اين است كه قاعده دفع ضرر محتمل در يك مورد، اختلافی است و در يك مورد، اتفاقی است؛ اگر ضرر، ضرر دنیوی باشد، اختلافی است؛ اگر احتمال می‌دهیم سفری كه داریم، در آن موت حادث شود، در اینجا چون ضرر، ضرر دنیوی است، اختلاف است كه آیا دفع ضرر محتمل دنیوی واجب است یا نه؟ اما اگر اخروی باشد، در دفع ضرر اخروی هیچ اشكالی نیست و هیچ نزاعی وجود ندارد.

بيان سومي كه وجود دارد اين است كه شما با این تحلیل، از محل ادعا خارج شدید؛ بحث این است كه آیا ظن به خودی خود كفايت در سقوط می‌كند یا نه؟ و می‌خواهید كلام مرحوم خوانساری را شاهد بیاورید كه در میان فقها، فقط ایشان است كه ظن را بما هو ظن كافی در سقوط تكلیف می‌داند؛ اما وقتی تعلیل می‌آورید، لأجل عدم لزوم دفع ضرر محتمل، معلوم می‌شود كه ظن به خودی خود در سقوط كفايت نمی‌كند.

به عبارت دیگر، بحث ما این است كه ظن من حیث ذات خودش، آیا در سقوط تكلیف كافی است یا نه؟ اما شمایی مرحوم آخوند استدلال كردید به عدم لزوم دفع ضرر محتمل؛ پس معلوم می‌شود اگر هم بگوئید ظن در سقوط تكلیف كافی است و به این دلیل هم استدلال كنید، باز ربطی به مدعا ندارد؛ در حالی كه ما می‌خواهیم بگوئیم خودش من حیث ذات كافی است. این خلاصه فرمایش مرحوم آخوند در امر اول؛ اما مرحوم محقق اصفهانی در **نهاية الدراية** و مرحوم محقق خوئی در **مصباح الاصول** بیانی دارند كه باید آنها را نیز ذكر كنیم و سپس نظر خودمان را ذكر كنیم.

كلام مرحوم محقق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی در صفحه 115 از جلد 3 **نهاية الدراية** ابتدا اشكالی را به مرحوم آخوند از حیث عنوان محل بحث ذكر کرده و می‌فرماید عنوان محل بحث، ظن بما هو ظن است؛ ام شما عنوان را امارات غیر علمی قرار دادید كه اعم از ظن بما هو ظن است؛ زیرا كه شامل امارات غیرمفیده للظن هم می‌شود. ایشان يك اشكال و جوابی را در ادامه بیان کرده و در انتها می‌گویند به نظر ما اینها دو باب مستقل هستند. - حالا این اشكال چندان اثر عملی ندارد و اشكالی است كه از حیث عنوان محل بحث است. - اما به نظر ما، این اشكال وارد نیست؛ برای اینکه درست است در امارات غیرعلمی، كلمه ظن نیست؛ اماره یعنی چیزی كه كاشفیت از واقع دارد؛ غیر علمی نیز اعم از ظنی و غیر ظنی است؛ ولی این يك اصطلاح است كه در اصول فقط بر اماره ظنی اطلاق می‌شود؛ بنابراین، اشكال چندان مهم نیست.

مطلب دوم مرحوم اصفهانی: - اگر در ذهن شریفتان باشد - سال گذشته گفتیم: مرحوم اصفهانی قضیه «القطع حجة عقلاً» را قبول ندارد و می‌فرمایند وقتی به عقل مراجعه می‌كنیم، عقل چنین قضیه‌ای ندارد؛ و بلکه عقل فقط يك قضیه مشهوره بنام «الظلم قبیح» دارد؛ سپس می‌گوید جایی كه اگر تكلیفی معلوم باشد، برای شما تكلیفی فعلیت داشت، اگر با مولا مخالفت كردید، ظلم به مولا و هتك مولاست و در نتیجه قبیح است. در همین رابطه، جایی كه علم به تكلیف مولا داریم، اگر مخالفت كنیم، ظلم است؛ اما جایی كه ظن به تكلیف مولا داریم، هفتاد یا هشتاد درصد احتمال می‌دهیم مولا چنین تكلیفی را از ما خواسته است، ایشان می‌فرماید: در صورت مخالفت، این ظلم نیست. می‌فرماید: جایی كه تكلیف برای ما تمام الانكشاف است - كه تمام الانكشاف در موردی است كه نسبت قطع باشد - اگر مخالفت كردیم، ظلم است؛ اما جایی كه تمام الانكشاف نیست، مخالفت، عنوان ظلم را

ندارد. این هم مطلب دوم مرحوم اصفهانی که ما در سال گذشته، به طور مفصل مبنای مرحوم اصفهانی را در این بحث رد کردیم و نپذیرفتیم؛ و دیگر نیازی به اعاده و تکرار ندارد. بنابراین، اشکال مرحوم اصفهانی مطابق با مبنای خود ایشان است که ما آن را قبول نداریم. باقی می‌ماند کلام مرحوم آقای خوئی در صفحه 89 از جلد 3 مصباح الاصول که آقایان این را برای فردا مطالعه بفرمایند.